



در آستانه آغاز سال تحصیلی جدید



خار مغیلان

ما لعبتکانيهم و فلک لعبت باز

اصولگرایان که می‌بینند اصلاح‌طلبان با این قضیه مخالفند بر خودشان واجب می‌دانند که با آن موافق باشند! یکی در مضرات موز یادداشت می‌نویسد. یکی تحلیل می‌کند که غرب می‌خواهد با موز آمار ازدواج را پایین بیاورد. جنجال می‌شود. روزنامه‌ای این وسط می‌نویسد که برخی جریانات با دفاع شتابزده از یک میوه معلوم الحال به دنبال پیگیری کدام پروژه اربابان غربی خود هستند؟ آیا وقت آن نرسیده است دستگاه‌های ذیربط با تمام قدرت در این زمینه ورود کنند؟ فردای آن روز نهادهای ذیربط با قدرت وارد می‌شوند. دولت موضع می‌گیرد. یکی از دولتمردان می‌گوید اگر زیرساخت‌ها فراهم باشد، ما با اصل موز مشکل نداریم. یکی از وزرا می‌گوید نخیر ما با اصل موز مشکل داریم. از پاییز برخورد را با موز‌خواران آغاز خواهیم کرد. ناهماهنگی باعث ایجاد اختلاف می‌شود. خبر به گوش رسانه‌های خارجی می‌رسد. آمریکا موز را تحریم می‌کند. کاسی‌ها شروع می‌شود. عکس یک آقازاده در حال خوردن موز در اینستاگرام دست‌به‌دست می‌چرخد. خیابانی گریه می‌کند. هادی حیدری یک موز بغلش می‌کند که از آن شکوفه امید طراحی می‌کند که از آن شکوفه امید بیرون آمده. یک نفر در تلویزیون اعتراف می‌کند که روزی سه تا موز می‌خورده و به اشتباهش پی می‌برد. کار بیخ می‌گیرد. چند روز می‌گذرد خبر میرسد که دانشمندان ژاپنی کشف کرده‌اند که نگاه کردن بیش از سی ثانیه به ترک دیوار باعث ضعف طحال می‌شود. شگفت زده می‌شویم. تحلیل می‌کنیم و بازی دوباره از اول شروع می‌شود.

حواس مردم را از سهمیه‌بندی بنزین پرت کنند. احسان از روی چمن‌های محوطه صداوسیما: «برای ما دهه شخصی‌ها موز نخوردن چیز تازه‌ای نیست. فرهاد هم‌اتاقی‌مان بچه کرمانشاه بود. او هیچوقت موز نخورد. الان در ناسا مدیر پروژه است. بیایید با هم مهربان باشیم.» و ۶۵۳ تا کامنت فحش برایش می‌نویسند. سهند از قرن ۶ هجری قمری: سلطانی بر درویشی وارد شد. گفت از من چه خواهی؟ درویش التفات نکرد. سلطان که سطوت سلطنت است برنجید و گفت پس من یک موز برمی‌دارم و خارج شد. (تاریخ بلغمی / جلد ۳ / در سیرت پادشاهان / این بابویه سمرقندی) نادر از کافه: هارت‌وپورت آن مردک پشیمک صفت و بیوگلابی را هم به‌موقع جواب خواهم داد، چنان هراسی فرویدی در او ایجاد کنم که میشل فوکو را عمو بپندارد. (متأسفانه مقصود استاد در بین جنگ و جدل گم شد.) سیار‌سریع از زیر کولر: موز را ممنوع کردند. خوب شد سانچز (بازیکن اروپایی) در ایران نیست و گر نه از حرکات بدون توپ او بی‌پهره می‌ماندیم. هر هر (و زهرمار! پسره مبتذل) این‌جا دیگر نوبت گروه‌های سیاسی است. اصلاح‌طلبان بشدت ممنوعیت موز برای جوانان زیر سی‌سال را محکوم می‌کنند. یکی از آنان تا آخرین قطره خون ریتوبیت و ری پست می‌کند، جوانان ضمن تقبیح این ممنوعیت‌ها خواستار ایجاد گشایش‌های سیاسی در این زمینه می‌شوند و پست را با جمله یاد می‌آز از اول روز گاران یساد آر به اتمام می‌رسانند.



آیدین سیار سریع
طنز نویس

یکی از زیبایی‌های کشور عزیزمون ایران که می‌تونه با دوراندیشی مسئولان در آینده به‌عنوان یک جاذبه توریستی درآمذایی داشته باشه اینه که ما به مسائل پیچیده نگاه ساده داریم و در عین حال مسائل ساده رو بشدت پیچیده می‌کنیم. مثلاً بهو می‌بینی یک امر عادی تبدیل به بحران سیاسی مملکت میشه و به مسأله بزرگ سیاسی تو گروه خانوادگی باایموجی خنده و «اینا واسه اینه که سر من و شما رو گرم کنن» ختم به خیر میشه. بااین روندی که ما داریم طی می‌کنیم و بحران‌سازی‌هایی که شاهدش هستیم، فرض می‌کنیم فردا یک قانون میاد با این محتوا که «از فردا تناول موز برای افراد زیر سی‌سال ممنوع می‌باشد. بدیهی است با متخلفان مطابق قانون برخورد خواهد شد.» حالا مرحله‌به‌مرحله بررسی می‌کنیم که بعد از تصویب این قانون چه اتفاقی خواهد افتاد:

- ۱) خبر از طریق اخبار و کانال‌های تلگرامی پخش می‌شود. عده‌ای در توئیتر و تلگرام از این خبر اظهار شگفتی می‌کنند. عده‌ای هم در اینستاگرام بی‌خبر از همه جاموز می‌خورند. خبر بین اکانت‌های خبری و افراد موثر شبکه اجتماعی باز نشر می‌شود. همه در شوک به سر می‌برند.
- ۲) تحلیل‌ها و واکنش‌ها یکی پس از دیگری از راه می‌رسد.

سیروس از سیاتل می‌نویسد: ممنوعیت موز برای جوانان دستاویزی است که با آن

توی دنیای پراز اندوه و جنگ خنده کرد و داد پاسخ: «شهر ونگ»

پیر را گفتم: به ما شد عرصه تنگ جز شکیبایی چه باشد راه‌کار؟

شماره هشتصد و هشتاد و هشتم



یک متهم اقتصادی: پدرم مسئول بود اما ۵ سال بیکار بودم

متهم: ولی الان دادگاه و خبرنگارها و مردم رو هم گذاشتم سر کار!

◀ یک جوان بیکار: خیلی امیدوار شدم، آخه ۵۰ درصد شرايطمون مثل همه!
◀ مردم: برای همینه که می‌گن بیکاری آدم رو به سمت کارهای بدمی پره!
◀ صنف بیکارها: تاباشه از این بیکاری‌ها!
◀ مومیایی: جای این کارها آیا بهتر نیست اوقات بیکاری تون رو باورزش _ نرمش _ سلامتی پر کنید؟
#بیکار _ نمانید #برای _ شما _ برنامه _ ویژه _ ای _ داریم #شهر ونگ

سال گذشته در هر ساعت ۵۰ نفر روانه زندان شده‌اند

زندانی‌ها: همه دنیا رو گشتیم، هیچ جازندان نشد!

◀ یک زندانی: ولومون کنید، اومدیم این‌جا که از اخبار بیرون در امان باشیم!
◀ یکی از حروف الفبا: بذارید ما بیا بیم بیرون، جا واسه این بنده خداها باز شه!
◀ زندان: در این مرکز، خدمات به صورت شبانه‌روزی ارایه می‌شود!
◀ یک پدر: پسر،م، عرضه خلاف کردنم نداری از دستت راحت شیم!
#این _ بیرون _ هیچ _ خبری _ نیست #شهر ونگ

اعلانات

محمد حاجی حسینی (طنز نویس) بر اثر کھولت سن در ۹۰ سالگی درگذشت
وداع با محمد حاجی حسینی طنز نویسی دیگر از تبار توفیق



غلامرضا کیانی رشید
طنز نویس

سال ۱۳۵۰ تحریریه روزنامه توفیق در محل چاپخانه رنگین بود. سردبیر روزنامه مرحوم حسین توفیق دفترش در قسمت ورودی چاپخانه قرار داشت. دکتر عباس توفیق، رئیس هیأت تحریریه هم مدام در دفتر روزنامه حضور داشتند و به مسائل تحریریه توفیق رسیدگی می‌کردند. اتاق تحریریه پشت اتاق سردبیر قرار داشت و میز کنفرانس بزرگی گذاشته بودند که نویسندگان ثابت دور میز می‌نشستند.



زنده یاد محمد حاجی حسینی

مرحوم مرتضی فرجیان (فینگیلی) دبیر اشعار و مرحوم کیومرث صابری (گردن شکسته) دبیر مطالب و نشرها بودند. هر کدام میز جداگانه‌ای داشتند. مرحوم محمد حاج حسینی که در تاریخ ۱۳۹۸/۷/۲۴ به دیار باقی شتافتند، در پشت میز و رو به دیوار نشسته بود و مطالبی که از حروف چینی در طبقه بالا با وسیله نقله‌ای به پایین هدایت می‌شد را ادیت می‌کرد. میز کنفرانس اعضای تحریریه هم که نویسندگان ثابت مثل اینجانب غلامرضا کیانی رشید در آن می‌نشستند برای هر نویسنده کشویی داشت. نویسندگان دیگری نظیر عمران صلاحی (بچه جوادیه)، مرحوم محمد گیوی (بزیزقندی)، ابوالقاسم صادقی (آبدزدک)، مرحوم سیداحمد سیدینا

شبرگردی

فوتبال و گل جنگلی



شهرام شهیدی
طنز نویس

روح آقا جان شال و کلاه کرده بود و با تیپ متفاوت و شلوار شش جیب و کلاه مخملی می‌خواست از در پنجره خارج شود که خانم باجی خفتش کرد و پرسید: «وهوی! کجا کجا با این عجله؟ هر وقت از پنجره خارج میشی یعنی...» مادموازل ناتو پرید وسط حرفش و گفت: «یعنی یک دسته گلی به آب داده.» خانم باجی گفت: «اول این که از شما نظر نخواستم. دوم وقتی دسته گل به آب داده از هود خارج میشه. سوم هر وقت از پنجره بیرون میره یعنی قصد انجام شیطنتی ندارم از تیپ و شمایلش هم پیداست.» موسیو شیطان گفت: «این بنده خدا روح است. کاری از دستش بر نمیاد. اصلاً برای یک روح قیاحت داره که...» خانم باجی گفت: «وقتی ور دل من هم بود و پیر و فروت شده بود قیاحت داشت، اما من جرأت نمی‌کردم برایش پرستار بگیرم. حالا که دیگر روح است و سر حال تر از قبل.» موسیو شیطان گفت: «شما بگذار این یک بار را برود رفتش مشمر ثمر است. جای بدی نمی‌رود.» خانم باجی گفت: «شما را باید می‌گذاشتند جای سخنگوی یک سازمانی، از کانی چیزی الان بیشتر مشکوک شدم. بگو ببینم کجایی رود؟» موسیو شیطان گفت: «جنگل. حالا شما جواب بده. جنگل رفتن بد است؟» خانم باجی گفت: «گسر تیر و تفنگ با خودش نبرد. نه این جاکسی حق شکار ندارد.» موسیو شیطان گفت: «شما کمائی، تفنگی چیزی در دستش می‌بینی؟ نه، بگذار پره.» خانم باجی گفت: «یک جای کار می‌لنگه. شما تا دیروز سایه هم را با تیر می‌زدید. امروز چطور جی‌جی باجی شدید؟» عمو حسام گفت: «من جای شما باشم جیب‌هایش را می‌گردم. آلت شکار در جیبش است.» خانم باجی فرمان داد: «همه محتویات جیبش را خالی کن ببینم.» روح آقا جان گفت: «چرا خالی کنم؟ این‌جا خانواده‌ام هستند.» خانم باجی گفت: «مگه چی تو جیبش داری که...؟» عمو حسام گفت: «ایشان در جیب مبارک وسیله شکار جاساز کرده منتها شکار گیاه. نه جاور.» خانم باجی گفت: «شما مثل آسپیران غیاث‌آبادی، زود تند سریع جواب بده ایشان می‌رود جنگل چه شکار کند؟» عمو حسام گفت: «گل می‌رود شکار گل. نشنیده‌اید که «محیط‌بانان پارک ملی پابند حدود هزار بونه ماری‌خوار را در مناطق جنگلی کشف و معدوم کردند؟» فکر کردید برای چی ایشان و آن موسیو شیطان بعد از این همه جنگل‌خواری و جنگل‌رویی، به حفظ جنگل علاقه‌مند شده‌اند؟» روح آقا جان فوری از هود آسپیز خانه فلنگ را بست. مادموازل ناتو گفت: «احتمالاً ایشان هم مثل سیدجلال حسینی به تیم لوانته پیوست و رفت دنبال زندگی‌اش.» گولاخ خان گفت: «حیف قرار شده در مورد فوتبال، این ورزش فعلاً مردانه حرف نزنم. و گر نه می‌گفتم که شما نباید گول گزارش عجیب ایشان را بخوری.» دیدم دادن اطلاعات غلط منجر به مهاجرت میشه و ایشان میگه بهش از کانال‌های خارجی پیشنهاد شده گزارشگر لژیونر بشوند. گفتم بگذار من هم اطلاعات غلط بدهم، بلکه مردم را هم خواستند.» صدای روح آقا جان از تو هود شنیده شد: «تو بیا بریم جنگل گل بزنیم. الان جنگل بهترین مکان برای گل زدن.» خانم باجی تمام راه‌های خروجی هود را بست. فعلاً روح آقا جان تو لوله هود خواب گل زدن می‌بیند